



سنگی بر گوری

دغدغه مرگ در اعترافات آل احمد

بهناز علی پور گسگری (استادیار دانشگاه پیام نور)

مقدمه

ادبیات اعترافی^۱ بر آن نوع (ژانر) ادبی اطلاق می شود که نویسنده، در آن، پاره‌هایی از زندگی فردی و احوال درونی و روحی خود را بیان می کند. چند و چون و میزان صدق و کذب آن به مزاج نفسانی و شرایط زمانه بستگی دارد. نمونه‌های موجود این نوع ادبی اغلب با حسب حال و خیال‌پروری‌های نویسنده همراه است و با مسئله مرگ پیوند و لحنی آمیخته به هذیان و بدبینی دارد. اعتراف عموماً در نقطه عطف و بُرهه‌ای خاص از میانه زندگی نویسنده روی می دهد آنگاه که او، بر اثر خویش‌نگریِ قریبِ اندیشه مرگ، به مرور خطاها و گناهان و تلاش‌های بی‌ثمر گذشته و جبران مافات فراخوانده باشد. دو نمونه شاخص این گونه ادبی در جهان اسلامی و جهان مسیحی، به ترتیب، المنقذ

1) confessional literature

من الضلال از غزالی (وفات: ۵۰۵) و اعترافات^۲ قدیس اوگوستینوس (۴۳۰ م) مشهور است. این روحانی و فیلسوف مسیحی در وصف اثر خود می‌گوید:

اعترافات، در وهله نخست، اقرار نگارنده است به گناهان و خطاهایش؛ در وهله دوم، معرفت اوست به حقیقت و رحمت پروردگار؛ و، در وهله سوم، ستایش خداوند است و شکر و لطف او. (قدیس اوگوستین، با اندک تصرفی در ترجمه ص ۴۲)

یکی از برجسته‌ترین آثار این نوع ادبی در طلیعه عصر جدید اعترافات، به قلم ژان ژاک روسو^۳ است. او می‌نویسد: «من در نوشتن این کتاب قصد دارم قیافه حقیقی انسان را همان‌طور که هست نشان دهم و آن انسان خودم هستم. این نامه عمل من است». (روسو، ص ۴)

شاخه دیگر ادبیات اعترافی رمان اعترافی است که سقوط آلبر کامو^۴ و سگه‌سازان^۵ آندره ژید نمونه‌هایی شاخص از آنند. رمان خاطره‌ای و زندگینامه‌ای نیز، که غالباً حاوی اعترافات نویسنده و تصویر زندگی اوست، با رمان اعترافی پیوند نزدیک دارد. با توجه به نبود سنت اعتراف در فرهنگ ایرانی-اسلامی، شاید نتوان حدود و ثغور معینی، به آن صورت که در نوع غربی ادبیات اعترافی مشخص گردیده، برای نظایر آن در نزد ما باز شناخت. در این مقاله، سنگی برگوری، به حیث یکی از نمونه‌های موفق در ادب اعترافی زبان فارسی، بررسی شده است.

سنگی برگوری - آخرین اثر جلال آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸)، نویسنده و منتقد اجتماعی - در سال ۱۳۴۲ نوشته شد و دوازده سال پس از مرگ او، در سال ۱۳۶۰، به چاپ رسید. آل احمد در «مثلاً شرح احوالات» می‌نویسد: «باید ترجمه تشنگی و گشنگی یونسکو را تمام کنم و بعد بپردازم به از نو نوشتن سنگی برگوری که قصه‌ای است در باب عقیم بودن». (آل احمد ۱، ص ۵۴). از این نوشته چنین برمی‌آید که او قصد بازنگری سنگی برگوری را داشته اما فرصت آن را نیافته است. وی آن را قصه می‌خواند و نقش تخیل را در روایت آن باز می‌گذارد. آن را

2) Confessions

۳) J.J. Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م)، نویسنده مشهور فرانسوی.

۴) Albert Camus (۱۹۱۳-۱۹۶۰ م)، نویسنده مشهور فرانسوی.

۵) André Gide (۱۸۶۹-۱۹۵۱ م)، نویسنده مشهور فرانسوی.

زندگی‌نامه نویسنده با ویژگی‌های اعترافی به سبکی متفاوت در قیاس با سایر آثار نویسنده نیز می‌توان شمرد. اثرپذیری آل احمد از متفکران فرانسوی به‌ویژه سارتر^۶ و زندگی‌نامه خودنوشت او، کلمات، در نگارش این اثر محتمل است. مایکل هیلمن^۷، ایران‌شناس معاصر امریکایی، می‌نویسد: «سارتر همان آدمی است که با آثار آل احمد را با دودلی‌هایش در مصاف قرار داد».

این اثر، با حجمی کمتر از صد صفحه، حاوی شش فصل است و به صورت یادداشت‌های کوتاه به هم پیوسته نوشته شده است. در هر فصل، تجربیات نویسنده و تفکرات او حول مشکل عقیم بودن، به شیوه تک‌گویی، مصورگشته است. نویسنده یکی از مسائل اساساً شخصی زندگی خود را با ذکر جزئیات شرح می‌دهد تا، به گفته خودش، «بنشیند و مطلب را دست کم برای خودش حل کند». بدین سان، او می‌خواهد، از مجرای خویش‌نگری، بر چند و چون مشکل و گرهی مقدر در زندگی خود آگاهی یابد. قصه با این جمله آغاز می‌شود: «هر آدمی ای سنگی است برگور پدر خویش (فقیقاع نبی)».

مراحل شکل‌گیری متن در سه دوره زمانی تفکیک‌پذیر است. نویسنده، در فصل اول، با جمله «ما بچه نداریم» مستقیم به سراغ گره ناگشودنی می‌رود. او و همسرش، پس از چهارده سال زندگی مشترک، کمبود فرزند را به تلخی احساس می‌کنند. آل احمد، از ابتدا، با مراجعات مکرر به آزمایشگاه‌ها، پی می‌برد که مشکل از اوست. نخست به حرف و حدیث‌ها و زمزمه‌های دلسوزانه اطرافیان و افراد خانواده و درمان‌های خانگی آنها اشاره می‌کند. سپس خاطرات ناخوشایند خود از آزمایش‌های مکرر پزشکی را باز می‌گوید. به اتریش می‌رود و، در وین، با پزشک مشهوری ملاقات می‌کند. به تجویز او، یک سال تحت رژیم می‌گذرانند و نتیجه‌ای نمی‌گیرد. او نتایج آزمایش‌های معتبر علمی را نمی‌خواهد بپذیرد. بی‌فرزندی را «مردن بالقوه» می‌خواند. پس از ناامید شدن از تأثیر تجویزهای پزشک، انگار انتقام‌جویانه، خبر می‌دهد که وی، سه سال بعد، به جرم کمک در سقط جنین یک زن، به دست همسر او و دوستانش سخت مضروب و

۶) Jean Paul Sartre (۱۹۰۵-۱۹۸۰) نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی.

۷) Micheal Craig Hillmann (-1940)

معلول شده است. پس از آن، بستگان خود و زاد و رود آنان را معرفی می‌کند و با حسرت می‌افزاید: «در چنین جنگل مولایی از تخم و ترکه، سرنوشت آمده یخه مرا گرفته که، چون کم‌خونی و خدا عالم است چه نقصی در کجای بدنت هست، باید، با آنچه پشتِ سرداری، نفر آخر این صف بایستی و گذر دیگران را به حسرت تماشا کنی...» (آل احمد، ص ۱۶)

آل احمد، در فصل دوم، می‌گوید که او و همسرش تن به قضا داده‌اند و حالا درگیر این بحث‌اند که چطور می‌توانند بدون فرزند به رابطه ادامه دهند. اما انگار به این هم باور چندانی ندارد و می‌گوید: «فکرش را که می‌کنم، می‌بینم آخر باید یک چیزی - نه - یک کسی باشد که ما دوتایی خودمان را فدایش کنیم» (آل احمد ۲، ص ۱۸). او خود و همسرش را به دو دیوار تشبیه می‌کند که هیچ کوجه‌ای بینشان نیست. سپس از خواهرش یاد می‌کند که به عارضه سرطان سینه درگذشته است و مرگ خواهر را به فرزند نداشتن او پیوند می‌زند: «آن خواهرم که مرد، اگر بچه می‌داشت و سواسی نمی‌شد؛ و اگر سواسی نشده بود، زیاد به خودش ور نرفته بود و سرطان نگرفته بود» (همان، ص ۱۸). سپس، نویسنده و همسرش تصمیم می‌گیرند تا کودکی را به فرزند بی‌پذیرند. کودکی به آنها معرفی می‌شود که حاصل پیوند نامشروع کلفتی با فرزند یکی از اغنیاست. اما آنها، که نمی‌خواهند «تخم و ترکه نامشروع اشرافیت را سر سفره خود بنشانند» و در مشروعیت بچه‌های سرراهی و پرورشگاهی نیز تردید دارند، از خیر فرزندخواندگی می‌گذرند. نویسنده به ادامه درمان‌ها اشاره می‌کند و، به لحنی عصیانی و جنون‌زده، به انکار قراردادها و قوانین اجتماعی و سنت و عرف و مذهب کشانیده می‌شود. اما، پشیمان از این انکارها و تردیدها، به خانه اول بازمی‌گردد. سرانجام، از همسرش می‌خواهد تا، اگر بی‌تاب بچه‌دار شدن است، به سراغ مرد دیگری برود و ماجرا با گریه و زاری و دلخوری همسرش پایان می‌یابد.

در فصل سوم، نویسنده، در ادامه معالجات پزشکی، به معاینه همسرش اشاره می‌کند که پزشک مردی در حضور خود او انجام داد و یکی از تجربیات تلخ و دردناک زندگی او بوده است. خواهرش را به یاد می‌آورد که امتناع او از عمل جراحی به دست پزشک مرد به مرگش منجر می‌گردد. او، با زیر سؤال بردن شرافت حرفه‌ای پزشکان متخصصین امراض زنان، بار دیگر به سراغ درمان‌های خانگی نظیر خوردن روزانه چهل نطفه تخم مرغ و جگر خام و ریختن آب مرده شوی بر سر زن نازا می‌رود که بی‌ثمر می‌مانند و

او، بار دیگر، به پزشکان رو می‌کند و دو سال دیگر مشتری آنان می‌شود. چون نتیجه‌ای نمی‌گیرد، پزشکان را محکوم می‌کند که داروهای تجویزی آنان موجب اختلال روحی و حرکات و اعمال دیوانه‌وار او شده است.

آل احمد، در فصل چهارم، نومیدانه اعتراف می‌کند که از مطب و آزمایشگاه به تنگ آمده و کوشیده است، برای پر کردن خلأ بی‌فرزندی، گاه میزبان بچه‌های بستگان خود باشد که از آن هم جز مشکلات مضاعف به بار نمی‌آید. سپس ماجرای خودسوزی خواهرزنش را در کرمانشاه به تفصیل نقل می‌کند که مقارن با زلزله بویین‌زهر در سال ۱۳۴۱ روی می‌دهد. همچنین، در حاشیه مضمون اصلی، گزارشی از تأثرات و مشاهدات خود در مسیر سفر به کرمانشاه و احوال زلزله‌زدگان و نحوه کمک‌رسانی به آنها به دست می‌دهد.

گزارش سفر پنج‌ماهه اروپای آل احمد، به عنوان مأموریت وزارت فرهنگ، دستمایه فصل پنجم شده است. او، در این سفر، چندی به عیش و عشرت می‌گذراند. در زوریخ، به سراغ پزشکی می‌رود که به او پیشنهاد می‌کند، با زنی دیگر، شانس بچه‌دار شدن خود را بیازماید و حسرت می‌خورد که نمی‌تواند خود مانند شرقی‌ها چند زن اختیار کند. نویسنده مدتی را با زنی از اهالی آمستردام به سر می‌برد. پس از بازگشت به ایران، به امید شنیدن خبر باردار شدن زن، با او مکاتبه دارد. اما پس از سه ماه روشن می‌گردد که اثری از بارداری نیست. در این میان، همسر نویسنده از مکاتبه آن دو خبر می‌شود و، بر اثر آن، روزگار نویسنده تیره و تلخ می‌گردد و به ناچار به لغزش اخلاقی و عاطفی خود اعتراف می‌کند. او، در خلوت، با خود می‌گوید که دنیا با این همه جمعیت «گکش هم از عقیم بودن تو نمی‌گذد». سرانجام، راه حلی پیدا می‌کند و، برای جبران بی‌عقبه ماندن و درمان درد جاودانی، کلمات را به خدمت می‌گیرد، تا از آنها سنگ قبری برای خود بسازد و همه این ماجراها را، با توجیحات و تعبیرات خود از وقایع، به نگارش درمی‌آورد.

نویسنده، در فصل ششم، سرانجام، واقعیت عقیمی خود را می‌پذیرد. این فصل نقطه اوج کتاب و نمایانگر دگرگونی فکری آل احمد است. او، سرخورده از بازی‌های زندگان، به سراغ اموات می‌رود تا تکلیفش را با خودش یکسره کند. در آرامگاه خانوادگی، با پدرش درد دل می‌کند و کلام آخر را با پدر می‌گوید و بیرون می‌آید: «پدر، من سنگ قبر تو

نیستم». پس، به سراغ خویشاوند درگذشته‌اش، عمقزی، می‌رود و، پای قبر او، خود را «نقطه ختام سنت» می‌خواند و می‌گوید: «آن بچه‌ای که آن روزها شنونده قصه‌های تو بود، با خود تو به‌گور رفت و امروز، من آن آدم ابترم که پس از مرگم هیچ تنابنده‌ای به‌جا نخواهم گذاشت تا در بند اجداد و سنت و گذشته باشد» (آل احمد ۲، ص ۸۰). سرانجام، اظهار خوشنودی می‌کند که آخرین سنگ مزار درگذشتگان خود است و سلسله به او ختم می‌شود.

بدین‌قرار، آل احمد را، در مرحله اول، در موقعیت درک مشکل و لزوم حل آن؛ در مرحله دوم، به حال ورود درکنش و چاره‌جویی؛ و، مرحله آخر، در حال پناه جستن به ارزیابی زندگی و افکار و احوال و اعمال گذشته مشاهده می‌کنیم.

دغدغه مرگ و جنون اعتراف

آل احمد سنگی برگوری را چهارده سال پس از زندگی مشترک با سیمین دانشور نگاشته است. این اثر حاوی ناگفته‌هایی از زندگی خصوصی، حسب حال‌ها و اعترافات میان‌سالگی اوست که صادقانه سیر تحول فکری وی را در سه مرحله یاد شده نشان می‌دهد. نویسنده، چنان‌که دیدیم، این اثر خود را به مسئله بچه‌دار نشدن و معضلات و تبعات آن و درگیری‌های ذهنی با سنت‌های ریشه‌دار و تردیدهای خود برای انکار و نفی آنها اختصاص داده است. اما آنچه در پس همه اینها، به‌حیث دغدغه اصلی، سر برمی‌آورد اندیشه مرگ و اثر به‌جامانده پس از مرگ است. معضلی «بی‌عقبه بودن» و محو شدن و به دید نیامدن مهم‌ترین دل‌مشغولی آل احمد در زندگی مشترک اوست که نشانه‌های آن را در برخی دیگر از نوشته‌های خود نیز به‌جا گذاشته است. آشکارترین اشاره در داستان کوتاه «جاپا» دیده می‌شود. در این داستان، معلمی در ایستگاه اتوبوس به رد گام‌های روی برف می‌نگرد. ناگهان یاسی عمیق به ذهن و روانش چنگ می‌کشد. این جلال است که، در مقام مصلح اجتماعی، از حذف شدن و به دید نیامدن وحشت‌زده شده است که سابقه مبارزات اجتماعی او را زیر سؤال می‌برد. وی از خود می‌پرسد آیا عمری را بی‌هوده در راه احقاق حقوق مردمی سپری نکرده است که در خانه‌های گرمشان نشسته‌اند، در حالی که او از سرمای سوزان دررنج است؟ آیا جاده‌صاف‌کن مدعیانی نبوده که، به رغم شعارهاشان، به راحتی اصول را زیر پا گذاشتند؟ سرانجام از خودش

می‌پرسد آیا نشانی از او باقی خواهد ماند و، همچون انبوه جای پاها، زیر غبار فراموشی دفن نخواهد شد؟

آل احمد، در سنگی برگوری، کنار بُن‌مایه اثر، در مایه انتقادی، گوشه چشمی نیز به مسائل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و تاریخی دارد. به علاوه، در سنگی برگوری، با چهره دیگری از آل احمد روبرو می‌شویم که جلوه‌ای از زندگی خود را صادقانه و با جسارتی کم‌نظیر منعکس کرده است. این جسارت در بیان مکنونات درونی و به پرسش کشیدن سنت‌ها و اخلاقیات جاری چهره دیگری از نویسنده به دست می‌دهد که در آثار گذشته او غایب است.

وی، در سنگی برگوری، نقاب عافیت‌اندیشی و خودبینی را کنار می‌زند، بی‌پرده با خودش روبرو می‌شود، و از اعتراف به ضعف‌ها و شکست‌های خود هراسی ندارد. او، در این اثر، شق دیگری از شخصیت خود را نشان می‌دهد و خود را به محاکمه می‌کشد. دو چهره از یک نویسنده در مقابل هم می‌ایستند تا ریشه ناتوانی‌ها و شکست‌ها را بشناسانند.

سنگی برگوری، در سطحی وسیع‌تر، تحلیل بدبینانه و نومیدانه‌ای است از بی‌نسلی و اتر بودن که دل‌مشغولی‌های شخصی و دغدغه‌های اجتماعی نویسنده را آشکار می‌سازد. این اثر، علاوه بر ارزش جامعه‌شناختی، زبان ویژه‌ای دارد. لحن نویسنده، در آن، آمیزه‌ای است از اعتراض، اعتراف، عصیان، تردید، شکوه، و نفرین. اثر، با این زبان، گاه از خصلت داستانی فاصله می‌گیرد و به گزارش و بیانیه اجتماعی نزدیک می‌شود؛ گاه صبغه خاطراتی می‌گیرد و زمانی مضمون اصلی را رها می‌کند و به گزارش رخدادهای بیرونی می‌گراید.

زبان آل احمد در سنگی برگوری هذیانی است. شیوه روایت عموماً مبتنی بر تک‌گویی و بیان احوال درونی است. درهم‌ریختگی روایی، گسست‌ها، تکرارها، و پرش‌های زمانی متن باز نمود آشفستگی راوی درهم‌شکسته‌ای است که به عقده‌گشایی پرداخته است. آل احمد، بارها پس از هر اعترافی، تأکید می‌کند که انگیزه‌اش از نوشتن «شهیدنمایی و خودنمایی» نیست. او، بدین سان، از چهره آل احمد همه‌چیزدان و مبارز و مصلح اجتماعی آشنایی‌زدایی می‌کند و اسطوره اجتماعی وی را می‌شکند. این اعتراف

فقط داستان قطع نسل یک مرد نیست، حکایت روزهای سرگردانی نسل گذشته نیز هست که عقیم مانده است. آل احمد، به رغم آنکه تلاش می‌کند در این اثر به مدرنیسم ادبی پای‌بند باشد، گاهی، پای در گل نگاه قضاوت‌جویانه و احساسی، به مسائل علمی، رویکرد عامیانه دارد.

نویسنده، در این اثر، که با دغدغه مرگ و بی‌عقبگی در کشمکش است، به ارزیابی مجدد ارزش‌ها و تشکیک در ارزش‌های مُتَحَرِّر متمایل می‌گردد. وی، در جدالی پراز تردید با جهان بیرون و درون، در کشاکش با آموزه‌های سنتی و تجدّد دست و پا می‌زند، گفت‌وگوهای درونی و تناقض‌های گفتاری و رفتاری خود در لحظات دشوار در ماندگی را به صحرا می‌افکند و، از این راه، اعتماد خواننده را جلب می‌کند. وی، با این صداقت، تعهد نویسندگی خود را تحقق می‌بخشد. او نخستین فرد از خانواده خود است که سنگ قبرش را پیش از مرگ تدارک می‌بیند و، به جای فرزندی که در حسرتش بوده، اثری از خود به جا می‌گذارد تا حامل نامش باشد؛ اما، به رغم عصیان آشکارش در قبال سنت، هنوز پای در گل گذشته است و به راه حل میانه‌ای دست نمی‌یابد. سرشت سنت‌گرا و اختفاگر او موجب می‌شود کتیبه اثر نهایی خود را مکتوم نگه دارد تا دوازده سال پس از مرگش بر مزارش قرار گیرد.

حاصل سخن

ادبیات اعترافی در زبان فارسی، به دلیل فقدان سنت اعتراف در مذهب و فرهنگ ما کمتر توجه نویسنده ایرانی را جلب کرده است. در این نوع ادبی، مرگ جایگاه شاخص دارد؛ نویسنده، هراسناک از مرگ، به داوری و ارزیابی افکار و اعمال گذشته خود می‌پردازد. سنگی برگوری، به حیث نمونه‌ای نسبتاً موفق از این نوع ادبی در زبان فارسی، به تأثیر حضور فایق مرگ و مرثیه‌سرایی و وجود برخی ملاحظات خاص فرهنگی و اجتماعی و سنت کتمان ملاحظه‌جویانه، رنگ و بوی بومی گرفته است. مؤید این قول، در وهله نخست، نام اثر، سپس سیطره سنتی شامت بی‌عقبه ماندن و قطع نسل همچنین نگاه بدبینانه نویسنده است. در این اثر، اسطوره اجتماعی آل احمد زدوده می‌شود و او، به دست خود، سنگی برگوری را، که حاوی مجموعه‌ای از افکار جدید و سنت‌شکنانه است، کتیبه قبر خود می‌سازد و گذشته و غم عقبه داشتن را به درگذشتگان می‌سپارد.

منابع

- آل احمد (۱)، جلال، یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، انتشارات رواق، تهران، بی تا.
— (۲)، سنگی برگوری، نشر خرم، تهران ۱۳۸۵.
قدیس آگوستین، اعترافات، ترجمه سایه میثمی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۹.
روسو، ژان ژاک، اعترافات، ترجمه مهستی بحرینی، نیلوفر، تهران ۱۳۸۴.
هیلمن، مایکل، «جلال آل احمد به روایتی دیگر»، ترجمه داود قلاجوری.
(WWW.madomeh.com/site/news/3108/html/) (94/6/30)

